

راهکاری برای چگونگی خرج کرد در آمد نفت در اقتصاد ایران

محمدصادق الحسینی

چکیده

غصه رشد و توسعه در کشور ما در حالی صد ساله شده است که قصه نفت نیز به صد سالگی خود رسیده است. اما در این میان، کارِ منسجمی در خصوص ارتباط میان نفت و روند رشد اقتصادی کشور انجام نشده است. در این مقاله که به بهانه طرح سوال از جانب دکتر رنانی تهیه شده است، سعی خواهد شد تا با بررسی ادبیات موجود در زمینه ارتباط نفت و رشد اقتصادی، و بیان مضرات ذکر شده و اثرات معکوسی که نفت بر رشد اقتصادی می گذارد، نسبت به این موضوع جمع بندی صورت گیرد. سپس شرایطی که باید راه حل احتمالی که برای توزیع نفت در اقتصاد ایران ارایه می شود، داشته باشد، شمرده شده و از میان راه حل های موجود و ممکن، راه حلی که بنظر نویسنده، هم ممکن است و هم می تواند در روند رشد اقتصادی کشور موثر باشد، ارایه خواهد شد و با بیان مزایا و معایب این راهکار، نسبت به آن جمع بندی صورت خواهد گرفت.

دیباچه

دستکم دو سال است که بصورتی جدی به نفت، عوارض آن و واکاوی بهترین روش خرج کرد آن در اقتصاد اندیشیده ام، با وجود اینکه این حوزه را به جد می توان از مهمترین و حساس ترین حوزه ها برای اقتصاد ایران دانست، اما متاسفانه تا بحال کار قابل اعتنا و دقیقی در این خصوص انجام نشده است. که هم مایه شگفتی است و هم دست مایه تامل! در نگاه اول به نظر می رسد که این امر از کم کاری و رخوت اقتصاددانان و اندیشمندان علوم سیاسی در ایران ناشی شده باشد، که البته با خود حظی از حقیقت نیز دارد، اما این امر شاید بیش از پیش نشان دهنده عقب ماندگی ما در علوم انسانی نسبت به جوامع توسعه یافته باشد. بهر حال این کنندی و رخوت آنقدر چشم ها را زد که حتی رییس دولت نهم نیز از قافله انتقاد به اقتصاددانان عقب نمانده و با گفتن جمله ای دایر بر اینکه "چگونه نفت را در اقتصاد خرج کنیم؛ که مطلوبتر باشد؟" جماعت اقتصادخوانده و البته از همه جا بی خبر را نسبت به اهمیت این موضوع حساس نمود. موضوع وقتی جالب تر شد که عملاً هیچ یک از اساتید بزرگ اقتصاد در ایران، جوابی مستدل و نه حتی کامل و مانع، بلکه حتی جوابی صرفاً طبقه بندی شده و قابل ارایه برای این موضوع نداشتند. اما فارغ از این مباحث، سوالات رییس جمهور به طور کامل از این قرار بودند:

”اگر اقتصاددانان راه حلی برای چگونگی خرج کرد نفت در اقتصاد دارند، با استدلال بگویند که در مورد سوالات زیر چه کنیم؟

۱- درآمد حاصل از فروش نفت را چگونه و کجا مصرف کنیم؟

۲- درآمد های نفتی، ارزی هزینه شود یا ریالی؟

۳- آیا هیچ وقت قرار نیست درآمد های حاصل از فروش نفت وارد سیستم شود؟” (سایت پرزیدنت)

پس از این جلسه، دکتر رنانی گرامی از اساتید دانشگاه اصفهان که یکی از ۵۷ نفر اقتصاددانی بودند که به رییس جمهور نامه ای انتقادی نوشته بودند، در اقدامی جالب و مبتکرانه با فرستادن ایمیل هایی به اساتید و دانشجویان اقتصاد، اعلام کردند که برای جمع آوری مجموعه ای قابل اعتنا، اقتصاددانان اقدام به پاسخ به این پرسش نمایند.

اما ایشان، بزعم بنده، خلط بزرگی را در مطرح کردن سوالشان مرتکب شده بودند که به اختصار به آن اشاره کرده و این مقدمه ابتدایی را به پایان می برم. ایشان در شرایط پاسخ ذکر کرده اند که پاسخ باید چگونه ای باشد که ” سطح بودجه دولت در سطح فعلی حفظ شود ” در حالی که بنظر می رسد بر طبق تئوری های موجود باید کاملاً برعکس باشد! یعنی جوابی که داده میشود باید باعث شود تا بودجه دولت به شدت محدود شود تا از این طریق، دولت مجبور باشد که به سرمایه گذاران خارجی و بخش خصوصی داخلی روی بیاورد و بعبارت دیگر؛ به اقتصاد روی آورد. یعنی پاسخی که داده خواهد شد باید ملاحظات اقتصاد سیاسی ایران را چنان ببیند که صرفاً ”ممکن” باشد، و نه اینکه میزان بودجه دولت را در سطح فعلی ثابت نگاه دارد. اگر غیر از این باشد بنظرم آن پاسخ، پاسخی بسنده نخواهد بود.

مقدمه

حداقل در بحث بر سر عوارض نفت در اقتصاد؛ ۲ دهه است که ادبیات اقتصادی غنی و پرباری بوجود آمده است که البته ریشه این حجم عظیم از مطالعات را باید در ۴ دهه پیش و پس از آنچه عارضه بیماری هلندی (Dutch disease) خوانده می شود، کاوید. این ادبیات که با کارهای کسانی چون گلب (Gelb, ۱۹۸۶, ۱۹۸۸)، لین و تورنل (Lane and Tornell, ۱۹۹۵, ۱۹۹۶, ۱۹۹۸)، گیلفاسون، هربرتسون و زوگا (Gylfason, ۱۹۹۹, Herbertsson and Zoega, ۱۹۹۵)، ساکز و وارنر (Sach and Warner, ۱۹۹۵, ۱۹۹۷, ۲۰۰۱)، آتی (Auty, ۲۰۰۱)، ملوم، معین و تورویک (Mehlum, Moene and Torvik (a,b), ۲۰۰۶) و دیگران پا گرفته است به نفرین منابع (Resource Curse) یا پارادوکس فراوانی (paradox of plenty) شهرت یافته است.

تئوری نفرین منابع به صورت خلاصه به موقعیت، سرعت و جهت رشد متناقض نمای کشورهای دارای منابع سرشار طبیعی می پردازد. چرا که بر طبق مشاهدات تجربی، کشورهای دارای منابع طبیعی بیشتر، غالباً از سرعت رشد کمتری نسبت به کشورهای فقیر به لحاظ منابع طبیعی، برخوردار بوده اند. (Sachs and Warner, ۱۹۹۵, ۱۹۹۷; Auty ۲۰۰۱; Papyrakis and Gerlagh, ۲۰۰۴) اقتصاددانان توسعه متاخر، این بود که سرمایه طبیعی، یکی از پایه های مهم برای بنا کردن توسعه اقتصادی است. (مایر و سیرز ۱۳۸۲؛ مایر و استیگلitz، ۱۳۸۴؛ Rostow ۱۹۶۰؛ Nurkse ۱۹۵۳)

اما کشورهای دارای منابع غنی از جمله دارندگان نفت، منابع عظیم دریایی و نیز کشورهای دارای زمین های حاصلخیز، با یک رشد اقتصادی کند در طی سه دهه اخیر مواجه بوده اند. که نمونه بارز آن کشورهای عضو اپک می باشند. بطوری که طی ۴ دهه گذشته، کشورهای عضو اپک، تماماً، نرخ های رشد منفی را تجربه کرده اند. (Gylfason ۲۰۰۱c) و بطور کلی، GNP سرانه در این کشورها، ۳،۱ درصد در سال، بین سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۸ کاهش داشته است. در حالی که در همین مدت، GNP سرانه برای کشورهای با رشد متوسط و پایین، بطور کلی، ۲،۲ درصد رشد داشته است. (Gylfason ۲۰۰۱a)

موضوع وقتی حساس تر می شود که بدانیم بطور مثال؛ ونزوئلا در ابتدای قرن ۱۹ در میان ۱۰ کشور اول به لحاظ ثروت در جهان طبقه بندی می شد. اما ذخیره نفت وسیع، موجب شد تا این کشور، اکنون به سطح کشورهای در حال توسعه تنزل نماید. (Jones ۲۰۰۲)

می توان شاهد آورد که در طی دو دهه اخیر، کشورهای همچون بربهای آسیا، یعنی کره، سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ که دارای رشدهای خیره کننده و پایداری بوده اند همگی کشورهای فقیر به لحاظ منبع هستند. اما کشورهای همچون ایران، ونزوئلا، عربستان، نیجریه و آنگولا که کشورهای با منابع بسیار غنی هستند؛ با رشدهایی ناپایدار و اندک از بازندگان اصلی جریان توسعه محسوب می شوند.

پس نظریه نفرین منابع بیان می کند که در اغلب کشورهای غنی از لحاظ دارایی منابع طبیعی، رشد اقتصادی در یک دوره طولانی مدت، نسبت به دیگر کشورها، کمتر است. و این کشورها با یک شکاف توسعه ای در پشت سر کشورهای فقیر به لحاظ منابع طبیعی قرار می گیرند. (در تایید این امر می توان به مستندات جمع آوری شده توسط گلب (Gelb, ۱۹۸۸)، لین و تورنل (Lane and Tornell, ۱۹۹۶)، گیلفاسون، هربرتسون و زوگا (Gylfason, Herbertsson and Zoega, ۱۹۹۹) و ساکز و وارنر (Sach and Warner, ۱۹۹۵, ۲۰۰۱) و بسیاری دیگر که در منابع آمده است، اشاره کرد.) برای مثال رشد GNP سرانه در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۸ در ایران و ونزوئلا، بطور متوسط ۱- درصد در سال، در لیبی ۲- درصد، در عراق و کویت ۳- درصد، در قطر ۶- درصد بوده است.

کانال های اثرگذاری نفت بر اقتصاد

در مقام بیان علل و دلایل این ارتباط منفی میان رشد اقتصادی و درآمدهای نفتی (بطور عام منابع طبیعی)؛ اختلافات اندیشمندان توسعه اقتصادی شروع می شود. به نحوی که بطور کلی می توان فرضیه هایی را که بمنظور توجیه ارتباط معکوس منابع طبیعی و رشد اقتصادی در پژوهش های گوناگون مورد آزمون و تایید قرار گرفته اند، بصورت زیر دسته بندی نمود:

۱- مکانیسم های عمل کننده بیماری هلندی (Dutch disease) که توسط ساکز و وارنر توسعه داده شده است.

این ادبیات را میتوان ادبیات کلاسیک این ارتباط منفی تلقی کرد که در جریان کشف ذخایر گاز طبیعی هلند در دریای شمال در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به ادبیات توسعه اقتصادی وارد شد. مطالعات زیر را می توان از مطالعات عمده در این خصوص به شمار آورد:

(van Wijnbergen, ۱۹۸۴; Sachs and Warner, ۱۹۹۵, ۱۹۹۹, ۲۰۰۱; Bravo-Ortega and de Gregorio, ۲۰۰۲)

۲- بی کیفیتی آموزش و برون رانی اجباری سرمایه انسانی؛ تولودور گیلفاسون، از کسانی است که در مقالات گوناگون به بررسی و آزمون این فرضیه پرداخته است و تخریب و تضعیف سرمایه انسانی در کشورهای دارای وفور منابع را که بعلت بی کیفیت بودن آموزش ها و نیز وجود بخش مواد اولیه فراگیر که نیاز به کارگران با مهارت های اندک دارد، را بعنوان عامل توضیح دهنده، وارد ادبیات این موضوع نموده است. (Gylfason, ۲۰۰۱a,b; Gylfason, Herbertsson and Zoega, ۱۹۹۹)

۳- کاهش پس انداز، کاهش سرمایه گذاری و برون رانی اجباری سرمایه فیزیکی؛ فراوانی منابع طبیعی، می تواند گرایش و تمایل به پس انداز و سرمایه گذاری را کند کرده و در نتیجه موجب کاهش و کندی رشد اقتصادی گردد. خصوصاً، وقتی که سهم مالکان منابع طبیعی از کل تولید، افزایش یابد، تقاضای سرمایه، نزول می کند، که این امر، به کاهش یافتن نرخ بهره واقعی و نرخ رشد کمتر کشور منجر می گردد. (Gylfason and Zoega, ۲۰۰۱; Sachs and Warner, ۱۹۹۵, ۱۹۹۹)

۴- ایجاد احساس کاذب امنیت و عدم نیاز به سیاستهای محافظه کارانه بلندمدت و نیز به تعویق انداختن سیاستهای صحیح اقتصادی؛ احساس کاذب امنیتی که از وجود حجم عظیم منابع در میان مردم و سیاستگذاران پدید می آید، منجر به از بین رفتن و یا به تعویق افتادن سیاستهای صحیح و بلندمدت اقتصادی و نیز مدیریت بهینه منابع می شود. همچنین منابع طبیعی فراوان، می تواند به دولتمردان یک کشور، احساس کاذب و مضاعف امنیت را القا کند و منجر شود که دولت، بینش و احساس نیاز برای اجرای سیاستهای اقتصادی لازم برای رشد (نظیر معامله آزاد، کارایی بروکراتیک و کیفیت نهادی) را از دست بدهد. از این دسته می توان به مطالعات زیر اشاره کرد:

(Ascher ۱۹۹۹, Auty ۲۰۰۱, Gylfason ۲۰۰۱, Sachs and Warner, ۱۹۹۹)

۵- صنعت زدایی و جلوگیری از روند صنعتی شدن؛ ساکز و وارنر (۲۰۰۱) استدلال می کنند که نفرینی شدن منابع از آنجا ناشی می شود که منابع طبیعی، گرایش به برون رانی جبری برخی فعالیت ها نظیر X دارند که آن فعالیت، به شدت برای رشد اقتصادی ضروری است. این فعالیت X، همانا صنعتی شدن است. آنها توضیح میدهند که چگونه برون رانی صنایع قابل مبادله بوسیله حاکمیت بخش منابع طبیعی، بصورتی همیشگی، رشد اقتصادی را دچار کاهش می کند.

(Kronenberg, ۲۰۰۴ ; Sachs and Warner, ۲۰۰۱)

۶- نوسانات غیرقابل پیش بینی درآمدهای نفتی؛ از آنجایی که قیمت نفت به عوامل گوناگونی بستگی دارد که بسیاری از آنها از حوزه اقتصاد خارج است و بیشتر به حوزه سیاست بر می گردد، این بازار به لحاظ پیش بینی، یکی از مشکل ترین و غیرقابل پیش بینی ترین بازارهاست. از سوی دیگر و از آنجایی که این بازار، نوسانات بسیار و البته شدیدی را تجربه می کند، استدلال می شود عدم تعادل هایی که در هنگام نوسانات قیمت نفت در تراز پرداختهای کشورهای نفت خیز به وجود می آید به عدم تعادل های ساختاری منجر شده و سبب می شود که نفت به عنوان یک عامل ضد توسعه عمل نماید (Davis and Tilton, ۲۰۰۵; Stevens, ۲۰۰۰) همچنین این بحث از این زاویه نیز مورد بررسی قرار گرفته است که از آنجایی که در غالب کشورهای نفت خیز، درآمد نفت به بودجه

وارد می شود؛ این عدم تعادل ها به بودجه دولت نیز سرایت کرده و عواقب وخیمی را برای اقتصاد به ارمغان می آورد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که نوسانات، با وجود نهادهای ناکارایی همانند نهادهایی که در کشور ما وجود دارند، می تواند تخصیص منابع در سایر عرصه های اقتصاد را نیز ناکارا سازد. چرا که این امر، سیاستمداران را به سمت گسترش دایره حامیانشان به منظور باقی ماندن در قدرت، جذب می کند. که اصولاً، موجب افزایش شدید اشتغال در بخش عمومی و نابهره ور شدن کارگران در قسمت های مختلف و کاهش بهره وری کل و قس علی هذا می شود. (Robinson et al. ۲۰۰۶)

۷- رانت خواری، تشکیل گروه های فشار و کاهش سرمایه اجتماعی؛ ترکیب منابع طبیعی فراوان با بازارهای ناقص و ناکارآمد و همراه با ساختار قانونی سست به نتایج ویرانگر و مخربی منجر خواهد شد. در حالتهای حدی؛ ناگهان جنگ های داخلی درمی گیرد (همانند برخی از کشورهای آفریقایی که منابع الماس دارند) که نه تنها عوامل تولید را از تولید سودمند اجتماعی منحرف می سازد؛ بلکه حتی نهادهای اجتماعی لازم (برای همزیستی مسالمت آمیز) و حاکمیت قانون را تخریب می کند. در حالات غیر حدی، ستیزیدن برای کسب رانت هرچه بیشتر از منابع طبیعی، می تواند به تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی در میان برخی از نخبگان منجر شود، که این نخبگان، از این رانت ها برای آرام کردن پشتیبانان سیاسی خود و در نتیجه برای حفظ قدرت خود استفاده خواهند کرد. که این امر به بازداشتن و ضعیف کردن دموکراسی و کاهش رشد اقتصادی منجر خواهد شد. از سوی دیگر، یک درآمد بادآورده ناشی از کشف منابع طبیعی می تواند به یک شیدایی تطمیع کننده (Feeding frenzy) در رقابت های گروهی و حزبی برای کسب رانت هرچه بیشتر منجر شود، که این امر به مصرف ناکارای کالای عمومی خواهد انجامید. البته در این میان، نکته کلیدی می تواند این باشد که در کشورهایی با حقوق مالکیت تعریف شده و نیز با یک سیستم حقوق مالکیت کارآمد، یک رشد بی سابقه در کشف منابع طبیعی، ممکن است به جنگ فرسایشی جذب رانت منجر نگردد. اما در یک جامعه با ساختار اجتماعی متزلزل و سیاستهای اقتصادی ناکارآمد،

چنان رشدی می تواند به یک رانتخواری گراف (Wasteful) و بوجود آورنده عدم تعادل منجر گردد. در چنین جامعه ای رسیدن به یک توافق جمعی در مورد سیاستهای همگرای رشد اقتصادی بسیار سخت می شود (Lane and Tornell, ۱۹۹۵) شایان ذکر است که در بیان علل این امر، اقتصاددانان با داخل کردن بحث نهادها، بیان می دارند که در وهله اول؛ این تفاوت بین رشد کشورهای دارای منابع طبیعی به نحوه توزیع رانت های ناشی از این منابع توسط ترتیبات نهادی (institutional arrangement) مربوط می شود. در این حوزه ادبیات غنی و سرشاری وجود دارد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

(Karl, ۱۹۹۷ ; Robinson et al. ۲۰۰۶ ; Baland and Francois ۲۰۰۰ ; Krueger ۱۹۷۴ ;

Torvik ۲۰۰۲ ; Kronenberg, ۲۰۰۴ ; Mehlum, Moene and R. Torvik, ۲۰۰۶(a,b); Stijns, ۲۰۰۲ ;

(خبرخواهان، ۱۳۸۲)

دولت بزرگ و ولنگار؛ در کشورهای دارای منابع طبیعی، اصولاً دولت ها بعلت وجود و گستردگی دامنه کالاهای عمومی و به بهانه شکست بازار، بسیار بزرگ می شوند، از سوی دیگر بعلت اینکه این دولت ها به منبع عظیم رانتی به نام منابع یا نفت متصل اند، بسیار قدرتمند می شوند، اینجا یک برون رانی جبری میان دولت و بخش خصوصی اتفاق می افتد که طی آن دولت به شدت گسترش یافته و حوزه های عمل خود را افزایش می دهد. علاوه بر این، چنین دولت قدرتمندی که هیچ گونه وابستگی مالیاتی و غیرمالیاتی به مردم ندارد، به هیچ وجه پاسخگوی مردم نخواهد بود و فرآیند مراقبت و اصلاحی که باید توسط مردم صورت گیرد، مخدوش می شود، با این حساب اقتصاد این کشورها روز به روز بیشتر به سمت دولتی شدن پیش می رود؛ در این شرایط منابع را بصورتی ناکارا تخصیص می دهند (Corden and Neary ۱۹۸۲)، مخارج عمومی را افزایش می دهند و دموکراسی را به بازی می گیرند (Ross ۲۰۰۱)، دچار ناپایداری های مدام سیاسی می شوند (Collier and Hoeffler, ۱۹۹۸, Olsson ۲۰۰۳). دچار برون رانی جبری کارآفرینی و نوآوری توسط بخش منابع اولیه می شوند (Sachs and Warner ۲۰۰۱, Papyrakis and Gerlagh, ۲۰۰۴)، تصمیم های نادرست و غیر کارشناسی زیادی می گیرند (Auty ۲۰۰۱) رقابت پذیری اقتصاد را در سطح پایینی نگاه می دارند (Corden ۱۹۸۴) و غیره.

شرایط لازمی که راهکار احتمالی باید داشته باشد

با توجه به موارد پیش گفته و با عنایت به کانال هایی که بدان وسیله، نفت، اقتصاد را تخریب می کند، راه حل هایی که برای خرج کردن نفت در اقتصاد ارایه می شود باید واجد خصوصیات زیر باشند:

۱- با توجه به ساختار نهادی و سیاسی جامعه ما بعنوان کشوری در حال توسعه ارایه شده باشد؛ نه همانند صندوق ذخیره ارزی که با الگو برداری از ساختار سامان یافته سیاسی نروژ و شفافیت ناشی از توسعه یافتگی اقتصادی آن کشور گرفته شده بود. عامل اصلی که نروژ را از سایر کشورهای نفت خیز جدا می کند، زمان است. هنگامی که در ۱۹۷۰ نفت در نروژ کشف شد، این کشور یک کشور توسعه یافته به حساب می آمد. همچنین نهادهای اجتماعی به حد بلوغ رسیده بودند و سیستم مالی آن نسبتاً توسعه یافته بود. همه این شرایط مطلوب و نیز مدیریت دوراندیش منابع در نروژ باید با اغلب کشورهای تولید کننده نفت مقایسه شود. (Hannesson, ۲۰۰۱) در مقابل، کشورهای عضو اپک در هنگام کشف منابع طبیعی، غالباً توسعه نیافته محسوب می شدند و شرایط توسعه سرمایه داری در آن کشورها وجود نداشت. (Karl, ۱۹۹۷) بنابراین لازم است تا راهکار پیشنهادی، ساختار نهادی، نظام سیاسی و نوسانات آن و نیز تجربه زیسته این چند دهه وجود نفت را در نظر گرفته و به آن حساس باشد. (بزعم بنده، راه حلی که تحت عنوان انتقال مالکیت نفت به مردم نیز بیان می شود، در این ساختار سیاسی موجود، از آن جایی که نظارت مستقیم مردم را در پی ندارد و نیز بدان جهت که اثر مستقیمی بر زندگی مردم نخواهد داشت، در این ساختار نهادی براحتی حل شده و تنها تغییر اسم صورت خواهد گرفت و وضعیت به همین منوال ادامه خواهد یافت.)

۲- نفت را به هر نحو ممکن به شکلی واقعی از دست دولت خارج سازد. یعنی راه حل پیشنهادی باید فرض شکست دولت در استفاده از این درآمدها را بعنوان فرض ابتدایی بپذیرد. تجارب گذشته در کشورهای مختلف نشان می دهد که دولت های نفت خیزی که توسعه نیافته محسوب می شوند، نه تنها نتوانسته اند از نفت، در جهت رشد و توسعه کشور خود استفاده نمایند، بلکه برعکس همانطور که در بند ۸ قسمت پیشین آمد، نفت را به بدترین شکل ممکن، به فرآیندی ضد توسعه تبدیل ساخته اند. از سوی دیگر، اداره کردن و تخصیص درآمدهای نفتی که مشخصاً به تک تک افراد اجتماع تعلق دارد، توسط دولت، نه تنها با دموکراسی تضاد دارد، بلکه با اصول اولیه بازار آزاد نیز در تضاد جدی است. (Razzak, ۲۰۰۶) بنابراین لازم است که راهکار پیشنهادی، حداقل وظیفه ممکن را در توزیع این رانت حجیم در اختیار دولت گذارد. این گزاره در معنای حداقلی به

این معناست که نفت را تا حد بسیاری از بودجه دولت مستقل سازد و در معنای حداکثری به این معناست که حتی توزیع و مالکیت نفت را نیز از دستان دولت خارج سازد.

۳- از وضعیت فعلی به شکل محسوسی بهتر باشد. یعنی حداقل برخی از عوارض هفتگانه ای را که در بالا برای قدرت تخریب کنندگی نفت ذکر کردیم، بصورت واقعی کاهش داده و یا از بین ببرد. که در غیر اینصورت، راهکار قابل اعتنایی نخواهد بود.

۴- خارج از سیستم بازار عمل نماید. این گزاره بدین معناست که راهکار پیشنهادی نباید ساز و کار بازار آزاد را مخدوش سازد. یعنی نباید موجب دخالت بیشتر دولت در اقتصاد گردد، نباید خاصیت اکتشافی و علامت دهی قیمت ها را مخدوش سازد و نباید سبب شود تا با تخریب بازار آزاد، سیگنال های اشتباه به بخش های مختلف اقتصادی فرستاده شود. این گزاره با این فرض حداقلی بنا شده است که در غالب موارد، در بازار آزاد، عوامل اقتصادی، کاراترین تصمیمات ممکن را می گیرند، و هر چه بیشتر به نقطه بهینه اجتماعی نزدیک می شویم. به نظر می رسد که هم اکنون نه تنها غالب اقتصاددانان بلکه غالب سیاستمداران و سیاستگذاران کشور نیز با این پیش فرض موافقت دارند. بعنوان مثال، راهکار پیشنهادی نباید موجب باقی ماندن و یا گسترش سیستم یارانه ای وسیعی که موجب تخریب خاصیات علامت دهی و اکتشافی بازار آزاد شده است و هم اکنون اقتصاد کشور از آن در رنج است، شود. بنابراین این گزاره نیز شرط لازمی برای هر راهکار پیشنهادی است که در صورت عدم رعایت آن، راهکار پیشنهادی، راهکاری قابل اعتنا نخواهد بود.

۵- درآمد نفت را دست عده، گروه و یا نهادی متمرکز نسازد. این گزاره بدین معناست که راهکار پیشنهادی نباید به گونه ای باشد که تولی درآمد نفت به نهاد، گروه و یا سازمانی خاص احاله نماید. حال می خواهد این محل تمرکز، دولت باشد، یا هر سازمان و یا نهاد خصوصی و یا غیرخصوصی دیگری. چرا که تمرکز حجم عظیمی از رانت در یک نهاد خاص، فی نفسه سبب شکل گیری گروه های فشار و چانه زنی هرچه بیشتر آنها برای نفوذ به این سازمان و در نتیجه از دست رفتن اهداف ابتدایی می شود که برای آن نهاد یا سازمان خاص تعریف شده بوده است. و از آنجایی که اجرای یک نظریه، بخشی از صحت آن را می رساند، بنابراین لازم است تا هر راهکاری قبل از ارایه با این محک مورد تجدید و اصلاح قرار گیرد.

۶- پایدار و با ثبات باشد. هر راهکاری که برای خرج کردن نفت در اقتصاد ایران ارایه می شود، باید با سازو کاری تعریف شده و معین بتواند دوام و پایایی خود را علی رغم تغییر دولت ها و

سیاستگذاری های دولت های مختلف حفظ کند. در این مفهوم، راهکار احتمالی باید برگشت ناپذیر باشد و با تغییر دولت ها، گروه های فشار رانتخوار و یا پشتیبانان سیاسی مختلف نتوانند براحتی آن راهکار را استحاله کرده و یا تغییرات ماهوی در آن بوجود آورند. در این معنا، و برعکس اتفاق ناگواری که برای صندوق ذخیره ارزی افتاد، راه حل پیشنهادی باید چنان طراحی شده باشد که دولت و یا هر نهاد دیگری، قدرت اعمال تغییر ماهوی در آن را نداشته باشد، این گزاره سبب می شود تا راهکار پیشنهادی نه تنها ثبات بودجه دولت را تضمین نماید، بلکه به اقتصاد کشور نیز آرامش و ثبات اقتصادی بخشد و آینده را برای عاملان اقتصادی پیش بینی پذیر تر و ریسک فعالیت اقتصادی بلندمدت را کاهش دهد. در غیر این صورت (در صورت رعایت نمودن این شرط لازم برای ارایه راهکار)، راهکار پیشنهادی نه تنها موقت خواهد بود و براحتی توسط گروه های فشار، کنار گذاشته خواهد شد، بلکه نمی تواند موجب تغییرات بلندمدت و ماهوی در اقتصاد شود.

۷- امکان اجرا داشته باشد. منظور از این گزاره در وهله اول؛ اینست که راهکار پیشنهادی باید به لحاظ آحاد اجتماع، راهکاری پذیرفته باشد و یا حداقل موجب شورش، جنگ داخلی و یا چیزهایی از این دست نگردد. یعنی در میان مردم، ضدیت معنادار و ضدیتی که موجب عملی نشدن راهکار در همان ابتدا گردد، ایجاد ننماید. و اما در وهله دوم؛ باید به لحاظ عملیاتی قابلیت اجرا داشته باشد. بطور خلاصه راهکار پیشنهادی باید از همان ابتدا ملاحظاتی در خصوص امکان عملیاتی شدن، با توجه به دو وهله ذکر شده، در خود داشته باشد.

راهکاری برای چگونگی خرج کرد در آمد نفت در اقتصاد ایران

با عنایت به مبانی نظری پیش گفته و نیز با توجه شروط لازم ذکر شده برای راهکار پیشنهادی به منظور چگونگی خرج کرد نفت در اقتصاد ایران، به زعم بنده؛ تنها راهکاری که هم شرایط پیشین را تامین می کند و هم می تواند برای رشد و توسعه بلندمدت کشور مفید باشد؛ راهکار "توزیع مستقیم نفت میان مردم" است. به این مفهوم که میزان نفت استحصال شده کشور پس از کسر هزینه های استخراج و سایر هزینه ها و نیز پس از دریافت مالیات دولت (که در کل می تواند تا حداکثر ۴۰ درصد کل درآمد باشد، که آنهم بستگی به مردم دارد که چگونه به بخش هایی مثل بهداشت و آموزش می نگرند، اگر آموزش و بهداشت دولتی نمی خواهند حتی مالیات و هزینه ها می تواند کمتر از ۲۰ درصد هم باشد)، بصورت مساوی، و بصورت دلاری میان افرادی که از یک سن قانونی (مثلا ۲۰ سال) فراتر هستند، تقسیم شود. پس اولاد دولت باید تمام آنچه را که از استحصال و صادرات نفت بدست می آورد به قیمت جهانی بفروشد (چه در داخل و چه در خارج)، ثانيا باید پس از کسر مالیات و هزینه های مشخص شده، مابقی را تمام و کمال میان افراد بالای سن آن سن خاص (۱۸ یا ۲۰) بدون توجه به نژاد و مکتب و مذهب و قومیت و غیره، به صورت مساوی و دلاری بخش نماید، ثالثا دولت و هیچ ارگان دیگری (حتی نهاد قضاوت) تحت هیچ شرایطی حق نخواهد داشت که این سهمیه را برای شخص یا گروهی خاص قطع نماید، مگر آنکه بدستور قاضی، این سهمیه در حساب خود فرد بلوکه شده و بعدها بتواند آن را برداشت نماید. رابعا باید نهاد اطلاع رسانی زیر نظر کمیته ای متشکل از ۵۰ درصد نمایندگان مجلس (مثلا ۵ نفر)، ۳۰ درصد از قوه مجریه (مثلا ۳ نفر) و ۲۰ درصد (مثلا ۲ نفر) از قوی قضاییه برای این منظور تشکیل شود که هر روز تمام افراد جامعه بتوانند از مقدار قیمت نفت، و مقدار درآمد خود بصورت آن لاین، مطلع شوند اما هر ۳ ماه یکبار بتوانند اقدام به برداشت از حساب خود نمایند.

در ضمن می توان این طرح و لوازم اجرایی اش را به رای گذارد تا به قانون تبدیل شود و به لحاظ حقوقی هم مشکلی نداشته باشد. (سایر ابعاد عملیاتی در صورت نیاز تکمیل خواهد شد)

این راهکار به هیچ عنوان برخلاف نظر ابتدایی، راهکاری پوپولیستی نیست و بعنوان شعاری سیاسی مطرح نمی شود. بلکه راهکاری است مبتنی بر مبانی نظری و نیز راهکاری است که با شرایط لازم هفتگانه که پیشتر ذکر شد، انطباق دارد.

در ادامه، به انطباق تک تک شرایط لازم ذکر شده با این راهکار پیشنهادی خواهیم نشست.

بررسی شرط اول؛ "با توجه به ساختار نهادی و سیاسی جامعه ما بعنوان کشوری در حال توسعه ارایه شده باشد" خوب هر راهکاری که ارایه گردد، چنین ادعایی را خواهد کرد!} چرا که هر راهکار، نوعی یک برنشت است که وظیفه عدم انطباقش با این شرط را مخالفان باید مستدلا ارایه نمایند. بنابراین این شرط که شرطی سلبی است تا ایجابی، بزعم نویسنده، برقرار است. (در صورتی که راهکارهای دیگر ارایه شوند، می توان در فرصتی دیگر، به نقد و ایضاح آنها پرداخت و آنجاست که بنده باید تضاد راهکارهای دیگر را با این شرط لازم، نشان دهم. و همچنین این وظیفه دیگر دوستان است که به منطبق نبودن احتمالی این راهکار با این شرط پردازند.)

بررسی شرط دوم؛ راهکار پیشنهادی باید نفت را به هر نحو ممکن به شکلی واقعی از دست دولت خارج سازد. راهکار توزیع مستقیم نفت میان مردم، بطور اولی، کاملاً این شرط را محقق می سازد. چرا که زمینه اولیه چنین راهکاری خارج شدن درآمد نفت از دستان دولت و پخش شدن آن میان تک تک اعضای جامعه است که این شرط را در بطن خود محقق می سازد. اما یک مشکل در این جا وجود دارد و آن اینست که این راهکار نیز توزیع نفت میان مردم را به دولت واگذار خواهد کرد. و این خطر وجود دارد که دولت اعمال سلیقه کرده و در امر توزیع آن فساد و رانتخواری و چیزهایی از این دست شکل بگیرند. در پاسخ به این مشکل می توان ادعا نمود که دولت در این راهکار، اعمال کننده ی توزیع نیست، بلکه صرفاً اجرا کننده آن خواهد بود. به این معنا که امکان کم و زیاد کردن سهمیه هر فرد توسط دولت وجود نداشته و این امر صرفاً با توجه به نوسانات جهانی نفت صورت می پذیرد. از سوی دیگر هنگامی که قرار است تا مردم، ماهیانه از این درآمد برخوردار شوند، حساسیت و در نتیجه نظارت شدیدی توسط آحاد جامعه بر این طرح اعمال خواهد شد که خود، بهترین و تنها راه نظارت جامع است. از این منظر است که مردم، هم به قیمت های جهانی نفت حساسیت نشان خواهند داد و هم به چگونگی توزیع این درآمدها. از آنجایی که قیمت جهانی نفت ایران مشخص است، جمعیت بالای مثلاً ۲۰ سال کشور هم که مشخص است، میزان استحصال نفت هم که معلوم است، فقط هزینه های دولت و درصد مالیاتی که دولت خواهد گرفت باقی می ماند که آنها هم معلوم خواهند شد، هر فردی می تواند سهم خود از درآمد نفتی را به سادگی محاسبه نماید. بنابراین عملاً علاوه بر آنکه نفت از دستان دولت خارج می شود، راه برای رانتخواری های گسترده در این امر، بسته خواهد شد. از سوی دیگر می توان این اجراکنندگی صرف در این امر را همانند کسانی چون عباس عبدی، به صدور شناسنامه توسط دولت تعبیر کرد که در آن جا هم دولت صرفاً اجرا کننده است و قدرت اعمال ندارد و مثلاً نمی تواند برای کسی شناسنامه صادر نکند.

بررسی شرط سوم؛ از وضعیت فعلی به شکل محسوسی بهتر باشد
برای برآورده سازی این شرط؛ راهکار پیشنهادی را با عنایت به مضرات هشت گانه ای که برای نفت ذکر
گردید، مورد بررسی قرار می دهیم:

✓ می توان استدلال نمود که این راهکار نمی تواند از نتایج و تبعات کانال های "بیماری
هلندی" (عارضه شماره ۱)؛ "کاهش پس انداز، کاهش سرمایه گذاری" (عارضه شماره ۳)؛ و نیز "
صنعت زدایی و جلوگیری از روند صنعتی شدن" (عارضه شماره ۵)، جلوگیری کرده و یا آنها را
تخفیف دهد. بنابراین ادعایی در این سه زمینه متصور نیست.

✓ اما می توان نشان داد که این راهکار می تواند تا حد قابل قبولی از نتایج منفی و تبعات مضر کانال
های "بی کیفیتی آموزش و برون رانی اجباری سرمایه انسانی" (عارضه شماره ۲)؛ "ایجاد
احساس کاذب امنیت و به تعویق انداختن سیاستهای صحیح اقتصادی" (عارضه شماره ۴)؛ و
"نوسانات غیرقابل پیش بینی درآمدهای نفتی" (عارضه شماره ۶) بکاهد، هرچند هنوز هم
برخی از نتایج منفی این کانال قابل تشخیص است.

• "بی کیفیتی آموزش و برون رانی اجباری سرمایه انسانی" (عارضه شماره ۲)؛ هرچند
که می پذیریم که با وجود مقدار عظیمی از پول نقد در کشورهای غنی از لحاظ منابع،
ارزش بلندمدت آموزش بسیار کمتر در نظر گرفته می شود و نیز هر چند که هنوز هم
می توان بیان کرد که احتمالاً با به اجرا درآمدن این راهکار، بسیاری از فعالیت هایی
که دولت در زمینه آموزش خواهد کرد، متوقف خواهد شد (که البته با توجه به ترجیح
مالیات دهندگان می تواند اینطور نباشد)، اما این نکته را نباید فراموش کرد که عرضه
آموزش بی کیفیت دولتی در کشورهای نفت خیز، آنطور که مدافعان آموزش دولتی
بیان می کنند نتوانسته است به اکسترنالیتی های مثبت مورد انتظار منجر شود. و نیز
نباید از یاد برد که هنگامی که رشد اقتصادی، مورد نظر ماست، تقاضای آموزش
بیشتر از عرضه آموزش اهمیت پیدا می کند. (Birdsall, ۱۹۹۶) و از آنجایی که مخارج
عمومی روی آموزش، گرایشاتی با محوریت عرضه (supply-led) و با کیفیتی متوسط
دارند، می توانند باعث کاهش کارایی، برابری و حتی رشد شوند. در مقابل، اما مخارج
خصوصی روی آموزش، که اصولاً تقاضا محور هستند؛ علاوه بر اینکه کیفیت
بیشتری دارند، بیشتر در جهت توسعه هستند. (Gylfason, ۲۰۰۱) بنابراین در این مورد، نه

تنها نمی توان به راحتی حکم به بدتر شدن اوضاع داد، بلکه باید گفت که کیفیت آموزش در کشور افزایش یافته و این امر می تواند به اثر قوی تر آموزش بر روی رشد اقتصادی منجر شود. همچنین آموزش های دولتی صرفا می تواند به آموزش های دوران مدرسه محدود شده و آموزش عالی کشور از ید دولت بطور کامل خارج شود. بنابر مطالعه ای در همین راستا، هم اکنون خرج کرد دولت بر روی آموزش عالی در ایران نه تنها اثر مثبتی بر رشد ندارد، بلکه اثر معکوسی بر رشد اقتصادی می گذارد. (نیلی، ۱۳۸۲)

- "ایجاد احساس کاذب امنیت و به تعویق انداختن سیاستهای صحیح اقتصادی" (عارضه شماره ۴)؛ با اجرایی شدن این راهکار، این عارضه هرچند هنوز در میان مردم باقی می ماند. و این احساس کاذب امنیت در میان آحاد جامعه با دریافت نقدی به این شکل، خود را بصورت کم کاری، و کاهش عرضه نیروی کار نشان خواهد داد، اما احساس کاذب امنیت را از میان سیاستگذاران اقتصادی محو خواهد کرد. بنحوی که سبب می شود تا عامل مهم عدم وجود بینش و احساس نیاز برای اجرای سیاستهای اقتصادی لازم برای رشد (نظیر معامله آزاد، کارایی بروکراتیک و کیفیت نهادی) که در اثر وجود این درآمدها نزد دولت، به شدت تقویت شده بود، تضعیف گردیده و راه برای عملکرد اقتصادی صحیح دولت باز شود. این امر بدین معناست که سازوکاری که تابحال سبب می شد تا دولت با اتکا به آن، از زیر بار سیاستهای صحیح اقتصادی شانه خالی کند، از بین رفته و جای خود را به سازوکار جدیدی بدهد که دولت بر مبنای مالیات، روزگار می گذراند و بنابراین وابسته به درآمد مردم است و نه به حجم عظیم رانت نفتی. در این سازوکار، دولت مجبور خواهد بود تا به سازوکارهای صحیح و بلندمدت اقتصادی تن دردهد. بنابراین یکی از اثرات این راهکار پیشنهادی، از بین بردن احساس کاذب امنیت در میان دولتمردان و سیاستگذاران است.

- "نوسانات غیرقابل پیش بینی درآمدهای نفتی" (عارضه شماره ۶)؛ این راهکار سبب می شود تا نوسانات نفتی نه به دولت بلکه به مردم منتقل گردد. این حالت از حالت پیشین مطلوب تر است، چرا که در این حالت، درآمدهای نفتی وارد بودجه دولت نمی شوند و عوارضی را که نوسان آنها می تواند به همراه داشته باشد، به همراه ندارند. در حالتی که این نوسانات به بودجه منتقل می شود، بسیاری از سرمایه گذاری

ها، قراردادهای کلان و امثالهم هم تحت تاثیر این نوسانات قرار گرفته و به شدت به اقتصاد لطمه وارد می شود اما در حالتی که این نوسانات مستقیماً به مردم منتقل می شود، صرفاً این مصرف و پس انداز مردم است که دچار نوسان می شود که قطعاً عوارض کمتری از حالت پیشین دارد.

✓ در خصوص عوارض ۷ و ۸ هم باید گفت که این راهکار، تا حد بسیار زیادی، این عوارض را از بین می برد، تا آنجا که می توان ادعا نمود؛ عوارض ۷ و ۸ بطور کامل توسط این راهکار از بین رفته و اقتصاد با اجرایی شدن این راهکار، کمترین صدمه را از ناحیه این عوارض خواهد دید. برای روشن تر شدن مطلب در ادامه به اختصار به اثر این راهکار بر هر یک از این دو عارضه خواهیم پرداخت.

- "رانت خواری، تشکیل گروه های فشار و کاهش سرمایه اجتماعی" (عارضه شماره ۷)؛ راهکار توزیع مستقیم درآمدهای نفت میان مردم، سبب می شود تا یکی از مهمترین کانالهایی که در غالب مقالات از آن بعنوان مهمترین کانال یاد می شود، از بین رفته و مسدود گردد. همانطور که بسیاری چون ملوم، معین و توروک (Mehlum, Moene Torvik)، در مقاله خود در سال ۲۰۰۶ مدعی میشوند؛ تفاوت اصلی کشورهای دارای منابع در برنده یا بازنده بودن در مسیر توسعه و بهره برداری از منابع طبیعی فراوان، به کیفیت نهادهای آن کشورها برمی گردد. چرا که در غالب کشورهای توسعه نیافته، همچون کشور ما، نهادها در جهت رانت خواران سامان یافته اند و در این صورت است که منابع طبیعی بیشتر، درآمد کل را کاهش می دهند. و نفرین محسوب می شوند. اما نباید فراموش کنیم که نهادها را یک شبه نمی توان تغییر داد و اصلاً نهادهای یک جامعه به تعبیر هایک؛ قابل تغییر با شناخت ناقص انسانی نیستند و تنها در یک فرآیند تکاملی تغییر کرده و اصلاح می شوند. بنابراین تنها راهی که باقی است؛ تغییر دادن قواعد بازی است و نه چیز دیگر. و قاعده بازی تنها در صورتی تغییر می کند که بنوعی این رانت عظیم نفت از بین رفته و عملاً وجود نداشته باشد. و بزعم بنده با اجرایی شدن این راهکار، عملاً صورت مسئله که وجود حجم عظیمی از رانت است، از بین رفته و این رانت که البته خاصیت مشاع دارد، بصورت مشاع هم مصرف خواهد شد، در اینصورت است که احتمال بازیابی و ترمیم سرمایه اجتماعی

از دست رفته ای که به خاطر رانت خواری ها و دسترسی های خصوصی به منابع عمومی، تخریب شده است، وجود خواهد داشت. در این حالت، دیگر دولت نمی تواند با مساعدت و حمایت از بنگاه ها و یا افراد امتیازدار برای دسترسی هرچه بیشتر به منابع طبیعی، بازار آزاد را مخدوش و بی اثر سازد. یا نخواهد توانست حمایت های تعرفه ای یا دیگر انواع طرفداری ها را از رانتخواران و افراد امتیازدار داشته باشد. در این حالت، دیگر فراوانی منابع طبیعی سبب تخصیص عمومی برای دستیابی خصوصی افراد امتیازدار (بدون پرداخت و هزینه کرد از سوی فرد) به منابع کمیاب با خاصیت مشاع نمی شود و قس علی هذا.

● "دولت بزرگ و ولنگار" (عارضه شماره ۸)؛ این راهکار سبب می شود تا دولت در تاریخ اقتصاد سیاسی ایران، یکبار برای همیشه قدرتش محدود شده و حوزه های دخالتش کاهش پیدا نماید. دولت بطور تاریخی در ایران همیشه به شدت قدرتمند بوده و عاملان اقتصادی را تحت نفوذ خود داشته است. قبل از ۴۰ سال گذشته، منشا این قدرت فراوان، استبداد شرقی و محدودیت آب بوده و در ۴۰ سال گذشته، نفت منشا استقلال دولت از مردم و وابستگی مردم به دولت بوده است. نظام ساختاری که نفت در کشورهای توسعه نیافته ایجاد کرده است، به نحوی است که لاجرم به بزرگتر شدن دولت می انجامد. بطور مثال در همین ایران، در حالی که از اولین برنامه توسعه تاکنون همواره بر کوچکتر شدن دولت به عنوان یک راهبرد ضروری تأکید شده، اما در عین حال همواره نقش و سهم دولت در جامعه و اقتصاد بیشتر شده است، (بویره هنگام افزایش درآمدهای نفتی) این مسأله نشان می دهد که برخلاف تصمیم و اراده سیاستگذاران و برنامه ریزان، نفت و درآمدهای نفتی نتیجه خود را بر افزایش حجم دولت تحمیل می کند. هر سیاستمداری در هر سطحی برای بقای خودش و یا برای آرام نگاه داشتن پشتیبانان سیاسی خود، سعی می کند که هرچه بیشتر درآمدهای نفتی از مجاری دولت و آن هم در امور جاری و مصرفی می شود. چرا که سیاستمداری که متصدی هم هست، آرزوی دوباره انتخاب شدن دارد (Robinson, 2006) اما تقسیم این درآمدها میان مردم قاعده بازی را تغییر می دهد. به این معنا که هر سیاستمداری می کوشد که مالیات تعیینی به درآمد نفتی را کاهش دهد تا رأی مردم را به سوی خود جلب کند. و این کار مستلزم کوچکتر شدن دولت است. بنابراین مشاهده می شود که

چگونه سازوکار بازی تغییر پیدا کرد. یادمان باشد که همیشه سیاستمداران در این قاعده‌ها و سازوکارهای بازی است که می‌توانند تصمیم‌گیری نمایند. بنابراین این راهکار می‌تواند با سازوکاری که بوجود خواهد آورد، و بعثت آنکه دولت‌ها را به مالیاتی که مردم و بخش خصوصی می‌دهند، وابسته می‌کند و نه به یک درآمد بادآورده، در نتیجه آنها را محتاط، دموکراسی را گسترده، دولتمردان را پاسخگو، و اقتصاد را آزاد می‌کند. در این شرایط دولت‌ها مجبور(بر این لغت تاکید دارم) می‌شوند تا با بیرون کشیدن پای خود از اقتصاد، اجازه دهند تا بخش خصوصی بتواند نفس بکشد، چرا که بودجه خود را از درآمد کسب شده توسط بخش خصوصی تامین می‌کنند و اگر بهر دلیلی سیگنال منفی به اقتصاد بفرستند، اولین کسی که ضرر می‌کند دقیقاً خودشان خواهند بود.

بررسی شرط چهارم؛ خارج از سیستم بازار عمل نماید.

این راهکار از آنجایی که به عبارت اقتصاددانان، اقدام به دادن یارانه مستقیم محسوب می‌شود، در نتیجه خارج از سیستم بازار عمل کرده و نه قیمت‌ها را دستکاری می‌کند و نه موجب می‌شود تا سازوکارهای نظام بازار مخدوش شوند. از آنجایی که این شرط به وضوح برقرار است، توضیح بیشتری نمی‌دهم.

بررسی شرط پنجم؛ درآمد نفت را دست‌عده، گروه و یا نهادی متمرکز نسازد.

این شرط هم بوضوح در این راهکار، ملحوظ است و به هیچ وجه موجب تمرکز درآمد نفت در دست عده‌ای نخواهد شد.

بررسی شرط ششم؛ پایدار و با ثبات باشد

این شرط بسیار شرط مهمی است، چرا که در صورت جاری نبودن آن، تمام اهداف سیاستگذار، پس از مدتی می‌تواند براحتی از بین رفته و استحاله شود. این راهکار، بوضوح این شرط را هم تامین می‌کند. چرا که نفت را به زندگی مردم گره می‌زند. و این گره زدن به آن معناست که اگر یک ماه، این درآمد تقسیم شود، ماه دیگر نمی‌تواند تقسیم نشود و اگر ماه دیگر تقسیم شد، سال دیگر نمی‌تواند تقسیم نشود و همانطور که در این سال‌ها، دولت دچار توهم شده و احساس می‌کند که درآمد نفت متعلق به اوست، مردم هم به این درآمد بگونه‌ای فزاینده عادت کرده و می‌دانند که این درآمد متعلق به آنهاست، بنابراین آن را برای همیشه از دولت طلب خواهند کرد. از سوی دیگر اگر دولتی بخواهد که این درآمد را قطع کند

اولا رای نخواهد آورد و ثانيا به لحاظ سیاسی، و اغتشاشی که ممکن است ایجاد شود، این کار را نخواهد کرد. بنابراین روشن است که این راهکار، راهکاری دایمی و پایدار خواهد بود و هیچ دولتی علی رغم هر مشرب فکری نمی تواند؛ آن را استحاله کرده و تغییر کلی در آن اعمال نماید.

بررسی شرط هفتم؛ امکان اجرا داشته باشد

همانطور که گفته شد، امکان اجرا داشتن، دو جنبه اساسی دارد؛ اول آنکه از جانب مردم پذیرفتنی باشد و دوم آنکه به لحاظ اجرایی قابلیت عملیاتی شدن داشته باشد.

این راهکار، جنبه اول را که به احتمال فراوان، تامین می کند و می ماند جنبه دوم. در خصوص جنبه دوم باید گفت که ممکن است گفته شود که این راهکار سبب می شود تا کسری بودجه دولت به شدت افزایش پیدا کند و دولت نتواند از پس تعهدات خود که مهمترین آنها دستمزدها هستند، برآید. در پاسخ باید گفت که دولت ایران همواره کسری بودجه داشته است، چه در سال های رکود شدید نفتی همانند سال ۷۷ که درآمد نفتی به کمتر از ۱۰ میلیارد دلار رسید و چه در سالی همانند سال ۸۵ که درآمد نفتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار بوده است. اما حتی در سالهای رکود، شاهد کسری بودجه کمتری بوده ایم (آمارها در ورژن بعدی خواهد آمد) و در همه این سالهای رکود، دولتها نه تنها توانسته اند با کاهش دخالت های خود در اقتصاد، از پس خود برآیند، بلکه بطور مثال در سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۲ در شرایطی که قیمت نفت کم تر از دو دلار به ازای هر بشکه بود اقتصاد ایران رشدی نزدیک به ده درصد را در یک فاصله ۱۵ ساله تجربه کرد که نشان از یک رشد پایدار و مبتنی بر تشکیل سرمایه و کارآفرینی در داخل کشور بود. با این حال و درست به فاصله کوتاهی از جهش قیمت نفت از دو دلار به یازده دلار در سال ۱۳۵۳، رشد اقتصادی به شدت افت کرده و حتی منفی شد. و در عوض تورم و فساد اداری نتایجی بود که گریبان کشور را گرفت. از سوی دیگر چرا هزینه های دولت را بعنوان واقعیتی بی بدیل در نظر می گیریم؟ چرا یک دولت باید از بهداشت تا آموزش، از شیر تا لاستیک، از نان تا خودرو را در اختیار داشته باشد و در همه این عرصه ها دخالت های موثر انجام دهد؟ حال در نظر بگیرید که این دولت، یک دولت جهان سومی هم هست که درآمد سرانه مردمش حدود ۲۰۰۰ دلار در سال است! از سوی دیگر، می توان با یک راهکار سنجیده عملیاتی، زهر این حجم عظیمی که دستمزدها در بودجه دولت دارند را گرفت. مثلا همانند اینکه تا دو سال کل درآمدهای نفتی دولت جمع شود و همه را صرف بازخرید کردن نیروهایی نماید که بصورت مازاد در بخش های تصدی گری مشغول به کار هستند و این دو سال هم فرجه ای بشود برای ورود سرمایه گذاری خارجی که با نبود یک دولت ولنگاری که هر لحظه ممکن است همه قواعد را زیر پا بگذارد، بسیار مایل است به کشوری همچون ایران وارد شود، آنگاه پس از دو سال اقدام به توزیع مستقیم درآمدهای نفتی

نماید. بنابراین مشخص شد که ارایه این راهکار، در ابتدای امر، بدان معنا نیست که لزوماً بایستی تمام درآمد نفت آنهم در همان سال اول، مورد تقسیم و تسهیم قرار گیرد، بلکه می توان برای آن سازوکار اجرایی مناسبی طراحی نمود. بطور مثال یک سازوکار، سازوکاری است که وشا رازک (Razzak, 2006) استاد ارشد دانشگاه ولینگتون نیوزلند (Wellington) برای تقسیم درآمد نفت عراق، میان مردم عراق طراحی کرده است. بنابراین اینکه چگونه این راهکار را عملی سازیم و نیز چه ظرافت های عملیاتی باید برای این راهکار تعبیه و طراحی کرد، بحثی است که پس از مقبول افتادن اصل نظریه، باید مورد تعمیق جدی قرار گیرد. ولی آنچه مهم است این است که مشخصاً این طرح کاملاً امکان اجرا و عملیاتی شدن را دارد.

مزایای راهکار توزیع مسقیم نفت در میان مردم

از آنجایی که در بخش های گذشته، عملاً به مزایای چنین طرحی در غالب پاسخ به شروط ذکر شده، پرداختیم، در این میان، صرفاً به اشاره ای کوتاه و سلسله وار، بسنده می کنم:

۱- تغییر جایگاه دولت در برابر مردم و تحکیم دموکراسی؛ به زعم من مهمترین مزیت این طرح همین تغییر جایگاهی است که البته اگر فقط همین یک مزیت را هم داشته باشد، اجرای آن را توجیه می کند. در این حالت، به زبان ساده؛ مردم از چیزی که مالک آن هستند، استفاده کرده و دولت است که باید چشمش به دست و فعالیت و کاروکاسبی مردم باشد. دقیقاً برخلاف امروز که مردم چشمشان به دستان دولتمردان است تا در ازای نامه ای، شورش، اعتصابی یا التماسی، بتوانند نواله ای از سهم نفتشان را مطالبه کنند. این تغییر، مسیر دموکراسی در ایران را تغییر داده و مشکلاتی که کسانی چون میشل راز (M. Ross, 2001) در وصف قدرت نفت برای تخریب دموکراسی ذکر کرده اند را از میان برمی دارد. همچنین تنها با وجود چنین سازوکاری است که می توان امید داشت دولت ها پاسخگوی مردم خودشان و رای دهندگانشان باشند، و فرآیند چک و اصلاحی که نیاز هر دموکراسی است شکل خواهد گرفت و دموکراسی فقط به پای صندوق های رای محدود نخواهد شد. چرا که دولت وابسته مالیات مردم است، مالیاتی که با کوچکترین عمل گزافه دولت، می تواند به شدت کاهش یابد (در شکل فرار مالیاتی یا کاهش تولید و غیره). بنابراین دولتها بجای آنکه شعارهای بزرگ در حمایت از فقرا و افزایش دامنه اقدامات خود بدهند، سعی خواهند کرد تا با شعارهای صحیح و بلندمدت اقتصادی، نه تنها درآمد خود را افزایش دهند، بلکه ماندگاری خویش را نیز تضمین نمایند.

۲- شکل گرفتن تعادلی مبنی بر کوچک شدن روز افزون دولت؛ چنین طرحی علاوه بر اینکه سبب می شود تا دولت بالاچار اقدام به واگذاری وظایف تصدی گری اش نماید، بلکه از آنجایی که قاعده بازی

را تغییر می دهد، سبب می شود تا تعادلی که اکنون در حالت بد سیستم قرار گرفته است به تعادلی مطلوب بدل شود. بدین صورت که تابحال قاعده بازی همواره در عرصه شعارهای تبلیغاتی به بزرگتر شدن دامنه دولت ها در ایران انجامیده است، چرا که قاعده؛ بودن نفت در دستان دولت و مثلاً تاکتیک تبلیغاتی؛ خرج هرچه بیشتر این درآمد نفت توسط دولت برای رفاه بیشتر مردم بوده است. اما با این طرح، که قاعده بازی را تغییر می دهد، تاکتیک های تبلیغاتی قبلی نیز جای خود را به دادن هرچه بیشتر پول نفت به خود مردم، کاهش هرچه بیشتر مالیات ها و چیزهایی نظیر این می دهند که خود به خود سبب کاهش حجم دولت، کاهش نقش دولت در اقتصاد و در نتیجه طبیعی تر شدن اقتصاد و افزایش رشد اقتصادی می شود.

۳- کاهش فساد، کاهش رانتخواری، افزایش سرمایه اجتماعی؛ همانطور که در بخش پیشین توضیح داده شد، این راهکار می تواند به کاهش شدید حجم رانت موجود منجر شود که بقول یکی از اقتصاددانان؛ اگر رانتی وجود نداشته باشد، فساد نیز نخواهیم داشت. (Kronenberg, 2004) با این حساب، فعالیت های رانت خوارانه کاهش شدید خواهد یافت. (هرچند تا حدی از این فعالیت ها طبیعی هستند و در هر صورت وجود خواهند داشت) و دیگر لازم نیست عواملان اقتصادی برای کسب هرچه بیشتر رانت، به جمع رانتخواران پیوسته و تولیدکنندگان را تحت فشار قرار دهند، مطابق با مدل رانت خواری غیرهمکارانه ای (Non cooperative rent seeking) که در بسیاری از تحقیقات استفاده شده است؛ با از کم شدن و یا از بین رفتن این رانت، از حجم رانتخواران کاسته شده و به تولیدکنندگان و کارآفرینان افزوده می شود و این امر سبب می شود تا علاوه بر اثر مستقیمی که افزایش تولیدکنندگان بر تولید دارد، از طریق افزایش سرمایه اجتماعی، هزینه های تولید نیز کاهش یافته و از این سو نیز شاهد افزایش رشد اقتصادی باشیم. (Baland and Francois, 2000; Lane and Tornell, 1999; Torvik, 2002)

۴- حاکمیت قانون؛ مهمترین نکته ای که بنظر من، کسانی چون عباس عبدی (که بیشتر از زاویه ای سیاسی به این موضوع می نگرند و ظاهراً اولین بار این طرح توسط وی به شکل اولیه اش بیان شده است) مطرح کرده اند، دقیقاً همین نکته است. که می گویند؛ شما وقتی می توانید حاکمیت قانون داشته باشید که مجری قانون در ذیل قانون باشد. منظورم هم از قانون بد بودن یا خوب بودن مفاد قانون نیست؛ که این مساله در ابتدا چندان اهمیتی ندارد مهم آن است قانونی را که نمایندگان ملت می نویسند دولت آن را اجرا کند. اگر ملت توانست آن کسی را که می خواهد قانون را اجرا کند به پاسخگویی بطلبد، طبعاً آن هم مجری قانون خواهد بود. ولی آن کسی که قرار است مجری شود اگر خودش اراده مستقلی داشته باشد حتی با وجود انتخاب مردم هیچ الزامی برای خود نمی

بیند که قانون را اجرا کند، او می تواند قانون را دور بزند... و دلیل آن نیز درآمد نفت است. (عبدی، ۱۳۸۵) در این صورت است که اراده دولتمرد و بطور عام؛ دولت نه تنها فراتر از قانون قرار می گیرد بلکه از مردم نیز مستقل شده و حتی مردم را نیز تابع خویش می کند. و اینجاست که دیگر قانون جایگاهی ندارد و حاکمیت قانون مخدوش می گردد. و فرانکنشتاین^۱ شکل گرفته است که هیچکس را توان و یارای ستیز با او نیست. اینجاست که باید از اقتصاددانان بازار آزاد یاد شود، هنگامی که هشدار می دادند: "انسان آزاد می پرسد؛ من و هموطنانم از طریق دولت چه می توانیم انجام دهیم تا بتوانیم از عهده مسئولیت های فردی برآمده و به اهداف جداگانه خویش نایل شویم و بالاتر از همه آزادی خود را حفظ کنیم. همچنین می پرسد که چه کنیم تا دولتی که خود می آفرینیم تبدیل به یک فرانکنشتاین نشود و آزادی که دولت {دقیقا فقط} برای پاسداشت آن پدید آمده است از بین نرود." (فریدمن، ۱۳۸۰) اما با اجرای این طرح، قدرت تبدیل شدن به فرانکنشتاین از دولت گرفته شده و مردم توان بیشتری برای طلب انواع آزادی ها از اقتصادی تا سیاسی خواهند داشت.

۵- کاهش نابرابری و بهبود توزیع درآمد؛ توزیع نفت در ایران به شدت به نابرابری ها دامن زده است. این امر را می توان از طریق افزایش ضریب جینی در دوره های رونق نفتی به خوبی نشان داد (در صورت لزوم در ورژن بعدی اعداد و ارقام اضافه می شوند) از سوی دیگر؛ تحقیقاتی که در زمینه یارانه ها و اینکه چه کسانی بیشتر از این یارانه ها سود می برند، انجام شده است؛ نشان می دهد که حتی پرداختهای عمومی دولت هم به نفع طبقات ثروتمند بوده است. برای نمونه شاید گفته شود که هزینه های دولت در آموزش و بهداشت و امثالهم به کمک مردم و فقرا می آید، در حالی که چنین نیست. مطالعاتی که در این خصوص انجام گرفته است، نشان می دهد که میزان ریالی استفاده خانواده های با درآمد بالا از برنامه های آموزشی دولت، ده برابر بیش از میزان استفاده گروه های با درآمد پایین است. هم چنین در حالی که طبقات فقیر ۱۱ درصد درآمد خود را به عنوان مالیات می پرداختند، افراد ثروتمند فقط حدود ۸ درصد از کل درآمد خود را مالیات می دادند، همچنین ۸۰ درصد یارانه سوخت صرفا در اختیار ۲ دهک بالای درآمدی جامعه است و قس علی هذا. (در این فرصت اندک، توان مستند کردن این آمارها را ندارم اما در ورژن بعدی حتما این کار را خواهم کرد) یکی از اثرات این طرح، اینست که از آنجایی که سبب می شود درآمدهای نفتی با

^۱ - فرانکنشتاین نام اثری است از ماری شلی که در آن، دانشمندی، موجودی شبه انسان خلق می کند که بعدها همان موجود، کمر به از بین بردن خالق خود می گمارد.

تساوی بیشتری توزیع شوند، در نتیجه به کاهش نابرابری و کاهش ظریب جینی منجر خواهد شد. خصوصا اینکه چنین طرحی سبب می شود تا دریافتی های فقیرترین مردم بیش از سایرین افزایش یابد، چرا که اولاً بعد خانوار در میان این خانوارها بالاست و ثانياً با احتساب درصد دریافتی شاید دریافتی اشان بیش از چیزی باشد که حتی امروزه کسب می کنند (یعنی اگر شاخص را درصد دریافتی از سهم توزیع مستقیم نفت به درآمد امروزی در نظر بگیریم؛ دو دهک پایین جامعه، بیشترین افزایش را با توجه به این شاخص و فارغ از بحث بعد خانوار کسب خواهند کرد). که این امر با معیار عدالت رالزی هم کاملاً سازگاری دارد.

۶- ایجاد امکان برای حذف یارانه ها در اقتصاد کشور؛ این طرح امکان بی بدیلی را برای حذف تمامی یارانه ها در اقتصاد کشور، بجز یارانه آموزش مدرسه ای و نیز یارانه حداقل بهداشتی، فراهم می آورد، فرصتی که اگر امروز استفاده نشود، شاید براحتی از دست برود. چرا که اقتصاد ایران طبق برآوردهای مختلف از ۱۵ تا ۴۰ سال دیگر نفت دارد، حال فرض کنید؛ در سالی هستیم که ذخایر نفت ما همگی از بین رفته اند؛ چه می خواهیم بکنیم؟ آیا توان ادامه این سیکل معیوب را داریم؟ مسلماً نه. بنابراین بگونه ای ناگهانی تمامی یارانه ها، پرداخت های انتقالی و غیره قطع خواهد شد و مالیات ها افزایش یافته، دولت از پس پرداخت دستمزدها برنیامده و فاجعه ای انسانی در کشور رخ خواهد داد. این امر وقتی حاد تر می شود که وضعیت همان ۲ دهک پایین در جامعه را در نظر بگیریم که با وجود حجم عظیم یارانه ها به سختی روزگار می گذرانند. بنابراین جباریت وضع موجود ما را وادار خواهد ساخت که روزی این اقتصاد یارانه ای و این روند مخرب و به شدت هزینه زا را ترک گوئیم، چه بهتر که آنروز، امروز باشد، روزی که می توانیم، از وقایع ناگواری که در دوسال اول آزاد سازی ممکن است اتفاق بیفتد، جلوگیری کنیم. و این سیکل معیوب را بنحوی از میان برداریم که کمترین صدمه ها به اقشار مختلف خصوصاً به فقیرترین ها وارد شود. نباید فراموش کرد که این وضعی که ما اکنون در آن هستیم، یعنی سلطه دولت بر همه چیز، وضعی غیر طبیعی است، پس این وضعیت را بدیهی نیانگاریم و اجازه دهیم تا نیروهای بازار آزاد که طبیعی ترین و بدیهی ترین نظام اقتصادی است هرچه سریعتر سامان یافته و به این وضعیت غیر طبیعی پایان دهیم.

۷- احترام به انتخاب انسانی؛ این راهکار، کاملاً مبتنی بر یک دیدگاه انسان شناختی است که بر طبق آن، فرد انسانی بهتر از هر کس یا نهاد دیگری می تواند، نفع بلندمدت خود را شناخته و بهتر از همه می تواند درآمدهای خود را بین هزینه های مختلف و پس انداز، تخصیص دهد و نیاز به قیمی بنام

دولت ندارد. به عبارت دیگر؛ این مردم هستند که بهینه ترین امکانات تخصیص را می یابند و دولت قطعا بسیار ناکارآمدتر عمل خواهد کرد. بنابراین چرا باید در توزیع مستقیم این درآمدها به مردم، تعلق روا داریم.

۸- ورود سرمایه خارجی، عدم خروج سرمایه های داخلی از کشور؛ این طرح از آنجا که دامنه دخالت های دولت را بصورتی حقیقی کاهش داده و دولت را به شدت محدود می کند و نیز با توجه به اینکه تبعات دولت ولنکار را از بین می برد، به اقتصاد ثبات بخشیده و می تواند موجب شود تا سرمایه ها به ایران اعتماد کرده و وارد کشور شوند. فراموش نکنیم که سرمایه خارجی فقط سرمایه نیست، بلکه مهارت، فرهنگ، مدیریت و بطور خلاصه یک بسته کامل است که می تواند علاوه بر ایجاد اشتغال برای مردم، سبب انتقال تکنولوژی و مدیریت هم گردد. روندی که سرمایه های ناشی از نفت، کاملا برعکس آن عمل می کنند. (برای نمونه می توان به تجربه چین مراجعه کرد)

۹- کاراتر شدن تولید در جامعه و افزایش بهره وری؛ این طرح سبب می شود تا با کاهش دخالت های دولت در اقتصاد، عوامل اقتصادی به شکلی بسیار کاراتر از دولت و نیز در فعالیت هایی با بیشترین امکان بازدهی اجتماعی سرمایه گذاری کنند و علاوه بر اینکه از این حجم اتلاف در کشور می کاهد، سبب می شود تا با به کارگیری سرمایه و تکنولوژی روز دنیا، و نیز استفاده بهتر از مواد اولیه، بهره وری کارگران افزایش یابد و در کل بهره وری کل عوامل تولید در اقتصاد افزایش چشمگیری نسبت به وضعیت امروزی، پیدا نماید.

۱۰- بهینه شدن فرآیند استحصال نفت و گاز؛ هم اکنون سیاستمداران متصدی، که البته آرزوی دوباره انتخاب شدن دارند، سعی می کنند حداکثر مقداری که ممکن است از چاه ها و ذخایر برداشت کنند، چرا که آنها آینده را بسیار طولانی و غیرقابل دسترس بحساب می آورند. آنها فقط زمانی درباره آینده ذخایر، نگران خواهند بود که در قدرت باشند. بنابراین، سیاستمداران، آینده را با توجه به احتمال در قدرت باقی ماندن، تنزیل خواهند نمود به نفع حال. بنابراین استحصال نفت و گاز به شدت غیر بهینه صورت می گیرد. (Robinson et al. ۲۰۰۶) اما این طرح سبب می شود تا سیاستمداران، حداقل حرص و آز کمتری برای استحصال هرچه بیشتر داشته باشند. و اندکی هم به آینده چاه ها اندیشیده و سعی در کاراتر نمودن فعالیت استحصال و استحصال در نقطه بهینه نمایند.

۱۱- تقویت هویت و امنیت ملی؛ این طرح سبب خواهد شد بالاخص در میان شهرهای مرزی و اقوام غیر فارس و نیز در میان دهک های پایین درآمدی که بیشترین بدبینی به حکومت مرکزی و نیز بیشترین احساس بی عدالتی را دارند، تصور برابری هرچه بیشتر تقویت شده و تصور ناعدالتی و

تبعیض تا حد بسیاری تضعیف گردد. این امر قطعاً اثرات مطلوبی خواهد داشت و سبب تقویت هویت ملی در قبال هویت های قومی و تجزیه طلبانه و... خواهد شد. (عبدی، ۱۳۸۶)

معایب طرح توزیع مستقیم نفت در میان مردم

این طرح همانند هر طرح دیگری معایبی خواهد داشت. اما نباید فراموش کرد که معایب یک طرح موجب کنار گذاشتن آن نمی شود، بلکه معایب هر طرح را با مزایای آن می سنجند و سپس نسبت به مطلوب بودن به لحاظ نظری و قابل اجرا بودن آن به لحاظ عملی اظهار رای می کنند. بهر حال شاید بتوان معایب زیر را برای این طرح متصور شد:

۱- تقویت روحیه تنبلی و کم کاری و کاهش عرضه نیروی کار؛ این عیب هر چند یکی از عیوب کلی وجود نفت است، اما این طرح شاید موجب تقویت آن شود. البته به نظر می رسد با توجه به اینکه کشور ما از بیکاری فراینده ای رنج می برد، کاهش چند درصدی عرضه نیروی کار، مشکل چندانی را برای بازار کار پدید نخواهد آورد. از سوی دیگر با توجه به اینکه با وجود این طرح قرار است یارانه ها از اقتصاد کشور حذف شوند، بنابراین عملاً این طرح به شفاف شدن و توزیع بهتر درآمدهای نفتی و مزایایی که برای آن ذکر شد، کمک خواهد کرد، و درآمد اضافی که به بار خواهد آورد آنقدر قابل توجه نیست که عاملان اقتصادی را از کار کردن منصرف سازد. (به زبان اقتصادی؛ اثر درآمدی این طرح آنچنان قوی نیست که بتواند بر اثر جانشینی غلبه کند) از سوی دیگر حتی ممکن است این طرح در برخی از اقشار جامعه، روحیه کار را تقویت نماید، بدین صورت که ممکن است بسیاری از کسانی که تابحال بخاطر نداشتن حداقل ها نمی توانستند کاری پیشه کنند و یا مشغول کسب هر چه بیشتر رانت بودند، را به تکاپو و راه اندازی کسب کار و درآمد بیشتر ترغیب کند و زمان و توانی را که در شرایط کنونی هدر می دهند، صرف کار و تلاش و نوآوری و تولید کنند. بنابراین حتی می توان استدلال کرد که اثر این عامل هم چندان قطعی نیست و مشخص نیست که کدام اثر غالب است و کدام مغلوب.

۲- جهت گیری به سمت مصرف بیشتر و کاهش سرمایه گذاری؛ اجرای این طرح احتمالاً سبب می شود تا جهت گیری مردم بیش از پیش مصرفی شود. و پس انداز و سرمایه گذاری کاهش یابد. (هرچند که این امر به هیچ وجه مشخص نیست و باید پس از اجرای طرح دید که این درآمد سبب افزایش میل نهایی مصرف شده است یا میل نهایی به پس انداز) اما بهر حال حتی اگر این امر به مصرف بیشتر هم بیانجامد، احتمالاً این مصرف از ناحیه چند دهک پایینی شدت گرفته است که فی نفسه

می تواند به عنوان یک عامل موثر در کاهش آسیب های اجتماعی موثر باشد. و بزعم بنده این کاهش سرمایه گذاری دولتی، براحتی با سرمایه گذاری خارجی و ورود سرمایه های داخلی که از کشور فرار کرده اند، جبران خواهد شد. و همانطور که ذکر کردم بسیار کاراتر و موثر تر از سرمایه دولتی قطعاً عمل خواهد کرد.

۳- افزایش قیمت برخی کالاهای مصرفی و خدماتی؛ در اثر اجرای این طرح ممکن است که بعلت سلیقه و ترجیحات مردم، قیمت نسبی برخی کالاهای مصرفی و خدماتی نسبت قیمت برخی دیگر کالاها افزایش یابد. البته به اشتباه گفته می شود که این طرح اثرات تورمی دارد. در صورتی که این طرح به هیچ وجه اثر تورمی ندارد، مگر آنکه وارد مقولات اقتصاد رفتاری شویم که آنهم به مقدار کمی می تواند توضیح دهنده باشد. بطور خلاصه می توان گفت که این طرح فقط سبب می شود تا قیمت نسبی برخی کالاها در برابر برخی دیگر افزایش یابد. ولی از آنجایی که حجم پول پر قدرتی که سالانه در اقتصاد وارد می شود، بیش از چیزی نیست که امروزه وارد اقتصاد می شود، بنابراین پایه پولی ثابت بوده (نسبت به وضعیتی که این طرح اجرا نشده است، تفاوتی نمی کند) و هیچ دلیل قانع کننده دیگری هم که این طرح می تواند مستقلاً موجب افزایش نقدینگی گردد، در دست نداریم. بنابراین این طرح اثری بر روی تورم نخواهد داشت و صرفاً سبب تغییر قیمت های نسبی خواهد شد. که چندان قابل اعتنا نیست. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که ریشه اصلی تورم در کشور ما بزعم نظر غالب اقتصاددانان، ناشی از کسری بودجه دولت است که با این طرح، این کسری بودجه دیگر نمی تواند هر ساله به اقتصاد تحمیل شود، بنابراین حتی شاید بتوان گفت که این طرح می تواند موجب تضعیف ریشه های تورم هم بشود. از سوی دیگر اگر از دیدگاه اقتصاددانان مکتب اتریش به قضیه بنگریم؛ قطعاً با اجرای این طرح کاهش تورم را در پی خواهیم داشت. چرا که آنطور که رابنارد استدلال می کند، دولت دیگر نمی تواند با تزریق پول، سیگنال های غلط به اقتصاد بفرستد و به این وسیله، صنایع مختلف را دچار اختلال های متناوب و تصمیم گیری های غلط نماید و بنابراین تورم به همراه رکود را نهادینه نماید. (اگر توضیح بیشتری در این خصوص نیاز بود، می توان در ورژن بعدی اضافه کرد)

نتیجه گیری

گلب از اقتصاددانان مطرح در زمینه کشورهای نفت خیز، با بررسی ۶ کشور نفتی (شامل الجزیره، اکوادور، اندونزی، نیجریه، ترینیداد و توباگو و ونزوئلا) نتیجه می گیرد که "مهمترین توصیه ای که از این مطالعه آشکار گردید این مسئله است که سطح مخارج در هنگام افزایش شدید درآمدهای منابع، باید بیشتر و با احتیاط بیشتری، از آنچه اکنون انجام میشود، تعدیل گردد. (Gelb, ۱۹۸۶) همچنین چنین اشتباهی نیز در تحقیق بزرگ بانک جهانی که توسط (Lal and Myint, ۱۹۹۶) انجام شده نیز بنوعی تکرار شده و آمده است که: "اشتباهات سیاستگذاری در کشورهای دارای منبع، علتی اساسی عملکرد نادرست این کشورهاست". این نظر همچنین در تحقیق (Auty, ۲۰۰۱) هم دیده میشود که می گوید: "یک گرایش پایدار برای دولت {در کشورهای دارای منبع} برای بیش از حد خرج کردن وجود دارد."

اما بزعم آقای رابینسون و همکاران (Robinson et al. ۲۰۰۶) "اشتباهاتی" که در این مقالات از آنها نام برده می شود، در حقیقت؛ "استراتژی های عقلایی" هستند که سیاستمداران، آنها را در پاسخ به تمایلات مختلف، بعلت اغواگری های رانت های منابع، انجام می دهند.

بطور خلاصه باید گفت که ما درگیر بازی-ای هستیم که قواعد این بازی با نهادهای توسعه نیافته کشور ما جور در نمی آید. به همین دلیل است که آنچه اشتباه است (برای فرآیند رشد بلندمدت کشور مضر است)، اتفاقاً راهکار بهینه با توجه به عقلانیت ابزاری نیز هست! چرا که در این بازی؛ درآمدهای ناشی از منابع طبیعی، به حکومت تعلق می گیرد و متصدی مربوطه باید تصمیم بگیرد که چه مقدار از منابع باید در دوره اول استخراج شود و نتیجتاً چه مقدار از منابع برای آینده باقی بماند. درآمد منابع می تواند در هر یک از این دو راه مصرف گردد: متصدی می تواند درآمد حاصله را بعلت مشکلاتی که برای سیستم اقتصادی پدید می آورد، مصرف نکرده و در صندوقی نگاهداری کند و یا اینکه می تواند آنرا میان هواداران و گروه های بالقوه پشتیبان برای تاثیرگذاری بر نتیجه انتخابات، تقسیم نماید. خب از این منظر، مشخص است که استراتژی عقلایی چیست!

بنابراین یا باید نهادهای کشور را که حاصل روندی تکاملی، خارج از قدرت شناخت انسان و دارای تاریخی مشخص هستند را تغییر داد و نهادهای جدیدی ایجاد کرد (که عملاً غیرممکن است و تجربه زیسته صندوق ذخیره ارزی نیز این امر را برای ما بیش از پیش مسجل کرد) و یا باید قواعد بازی را تغییر داد. و قاعده بازی اینست که؛ "درآمدهای ناشی از منابع طبیعی، به دولت تعلق می گیرد؛ این قاعده را می توان با توزیع مستقیم درآمدهای نفتی میان مردم به راحتی تغییر داد. و مزایای فراوان آن، که در قبال مضراتش به وضوح برتری مطلق دارند (و در متن این مقاله به تفصیل بیان شده اند)، را به انتظار نشست. ایدون باد!

منابع و ماخذ

فارسی

- ۱- خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۲)، "رونق نفتی، افزونه جویی و نقش نهادی (بررسی موردی ایران و نروژ)"، رساله دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، تابستان.
- ۲- فریدمن، میلتن (۱۳۸۰)؛ سرمایه داری و آزادی؛ ترجمه غلامرضا رشیدی، نشر نی
- ۳- مایر، جرالد و دادلی سیرز (۱۳۸۲)، پیشگامان توسعه، ترجمه علی اصغر هدایتی و علی یاسری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
- ۴- مایر، جرالد و جوزف استیگلیتز (۱۳۸۴)، پیشگامان اقتصاد توسعه: آینده در چشم انداز، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی
- ۵- نیلی، مسعود و شهاب نفیسی (۱۳۸۲)؛ "رابطه سرمایه انسانی و رشد اقتصادی با تأکید بر نقش توزیع تحصیلات نیروی کار مورد ایران سال های ۴۵ تا ۷۹؛ فصلنامه پژوهشهای اقتصادی ایران، شماره ۱۷، زمستان

انگلیسی

- ۱-Ascher, W. (۱۹۹۹). Why Governments Waste Natural Resources: Policy Failures in Developing Countries. The John Hopkins University Press, Baltimore.
- ۲-Auty R.M. (۲۰۰۱) Resource Abundance and Economic Development, Oxford University Press, Oxford.
- ۳-Baland, J., Francois P. (۲۰۰۰). Rent-Seeking and resource booms. Journal of Development Economics ۶۱, ۵۲۷-۵۴۲.
- ۴-Bravo-Ortega, Claudio, de Gregorio, Jose', (۲۰۰۲). The Relative Richness of the Poor? Natural Resources, Human Capital and Economic Growth. Central Bank of Chile Working Paper No. ۱۳۹.
- ۵-Collier, P., Hoeffler, A.E., (۱۹۹۸). On economic causes of civil war. Oxford Economic Papers ۵۰, ۵۶۳-۵۷۳.
- ۶-Corden, M.W. (۱۹۸۴). Booming sector and Dutch disease economics: Survey and consolidation, Oxford Economic Papers ۳۶, ۳۵۹-۳۸۰.
- ۷-Corden, M.W., Neary P.J., (۱۹۸۲). Booming sector and de-industrialization in a small open economy. Economic Journal ۹۲, ۸۲۵-۸۴۸.
- ۸-Davis, Graham and John Tilton (۲۰۰۵), "the resource curse", Natural Resources Forum, number ۲۹
- ۹-Gelb A. (۱۹۸۸) Windfall Gains: Blessing or Curse? Oxford University Press, Oxford.

- 10-Gelb, Alan, (1986). Adjustment to windfall gains: a comparative analysis of oil-exporting countries. In: Neary, J. Peter, van Wijnbergen, Sweder (Eds.), *Natural Resources and the Macroeconomy*
- 11-Gylfason, T., T.T. Herbertsson and G. Zoega (1999) .A mixed blessing: Natural Resources and economic growth. *Macroeconomic Dynamics* 3: 204-220.
- 12-Gylfason, Thorvaldur (2001 a)," NATURAL RESOURCES AND ECONOMIC GROWTH: WHAT IS THE CONNECTION?" CES info Working Paper No. 030
- 13-Gylfason, Thorvaldur(2001 b), Natural resources, education, and economic development. *European Economic Review*, 45, 847-09
- 14-Gylfason, Thorvaldur (2001c), Nature, power and growth. *Scottish Journal of Political Economy* 48, 008-088.
- 15-Gylfason, Thorvaldur (2000), Resources, Agriculture, and Economic Growth in Economies in Transition,
- 16-Jones, C.I. (2002), *Introduction to Economic Growth*. Norton, New York.
- 17-Hannesson, Rögnvaldur (2001), *Investing for Sustainability: The Management of Mineral Wealth*, Kluwer Academic Publishers, Dordrecht, the Netherlands.
- 18-Karl, Terry Lynn (1997), "The Perils of the Petro-State: Reflections on the Paradox of Plenty," *Journal of International Affairs* 03, fall, 31-48.
- 19-Lal, Deepak, Myint, Hla, (1996). *The Political Economy of Poverty, Equity and Growth*. Clarendon Press, Oxford.
- 20-Lane, P., and A. Tornell (1990), "Power Concentration and Growth," Harvard Institute of Economic Research Discussion Paper, 1990.
- 21-Lane, P. and A. Tornell (1996) .Power, growth and the voracity effect. *Journal Of Economic Growth* 1: 213-241.
- 22-Lane, P. and A. Tornell (1999), "the voracity effect". *American Economic Review* 89, 22- 46
- 23-Mehlum, H., K. Moene and R. Torvik (a) (2006), 'Institutions and the Resource Curse', *Economic Journal*, 116, 008, 1-20.
- 24-Mehlum, H., K. Moene and R. Torvik (b) (2006), 'Cursed by Resources or Institutions?' *The World Economy* 1117-1131

- 20-Nurkse, R., (1953). Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries. Cambridge University Press, New York.
- 26-Papyrakis, E., Gerlagh R. (2004). The resource curse hypothesis and its transmission channels. Journal of Comparative Economics 32, 181-193.
- 27-Razzak, Weshah (2006), "Iraq: Private ownership of oil and the quest for democracy", MPRA Paper No. 04
- 28-Robinson, J.A., Torvik R., 2004. "White Elephants", Journal of Public Economics
- 29-Robinson, James, Ragnar Torvik and Thierry Verdier (2006), "Political Foundations of the Resource Curse Journal of Development Economics, 79. 447- 468
- 30-Rostow, W.W.(1960) The Stages of Economic Growth: A Non-communist Manifesto. Cambridge University Press, Cambridge.
- 31-Sachs, J.D. and A.M. Warner (1990).Natural resource abundance and economic Growth. NBER Working Paper No. 0398.
- 32-Sachs, J.D. and A.M. Warner (1994a).Natural resource abundance and economic Growth - revised version. Mimeo, Harvard University.
- 33-Sachs, J.D. and Warner, A.M., (1999) "the big push, natural resource booms and growth", Journal of Development Economics, Vol. 09:43-76
- 34-Sachs, J.D. and A.M. Warner (2001).The curse of natural resources. European Economic Review 45: 827-838.
- 35-Stijns, J.P. (2002) .Natural resource abundance and economic growth revisited, Mimeo, Department of Economics, UC Berkeley.
- 36-Stevens, Paul (2000), the economics of energy I, J. Energy Lit. 7
- 37-Torvik, R. (2001).Learning by doing and the Dutch disease. European Economic Review 45: 280-306.
- 38-Torvik, R. (2002).Natural resources, rent seeking and welfare. Journal of Development Economics 77: 400-410.
- 39-Van Wijnbergen, Sveder (1984). The Dutch disease: a disease after all? Economic Journal 94, 41- 50.

سایت های اینترنتی

<http://www.ayande.ir> (تمام نقل قول هایی که از عباس عبدی آمده است از این سایت که سایت ایشان می باشد، برداشت شده است)

<http://www.president.ir/fa> (سایت پرزیدنت)